بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجه بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه عرضك توعا و تمتعه فيها طويلا

انشاء‌الله از ياران ياوران و بلكه از سرداران حضرت باشيم.

تبريك مي گويم امروز را هم ميلاد با سعادت دهمين امام شيعه و صاحب منشور امامت امام هادي عليه السلام كه منشور امامت را به عنوان زيارت جامعه براي ما آشكار كردند و آن حقيقتي را كه در زيارات و ادعيه و روايات ديگر به طور پراكنده موجود است در يك جامعه در يك حقيقت مجموعي از زبان يك انسان كامل از زبان كسي كه اشراف كامل به مسئله داشته براي ما تحفه و ارمغان آورده شده، و فقط من از باب تذكر عرض مي كنم كه غير از اينكه زيارت جامعه را به عنوان زيارات ائمه عليهم السلام مي خوانيم امروز را كه متعلق به امام هادي عليه السلام است سعي كنيم اين زيارت را بخوانيم منتها را نگاه منشور امامت و توجه به اين حقيقت كه اين زيارت دارد حقيقت امام را براي ما در عاليترين وجه و جامعترين وجهش چون گاهي به نحو عالي ولي غير جامع در مسانيد و اسانيد ديگر آمده اما اينجا به صورت جامعه و كامل مسئله يكجا بيان شده و هر كدام از زيارتهاي ديگر و مسائل ديگر را نگاه كنيم برگشت به اين حقيقت مي كند انشاءالله امروز را به عنوان تعلق به امام هادي عليه السلام سبب بشود كه ما از اين منشور امامت كه به دست ايشان اظهار شده و آشكار شده انشاء‌الله بهره كافي ببريم، بحث ما در تفسير الميزان جلد 1 بود و رسيديم به بحث اسم، در بحث اسم كه جملات را خدمت دوستان خوانديم مرحوم علامه مي فرمايند اسم يك مفهوم و يك لفظ است اولا كه اين لفظ در لغت دال بر مدلول است، اسم يك لفظي است كه دال بر مدلول است، اين تعريف لغوي اسم است كه دال بر مدلول است لذا چون دال بر مدلول است و بين دال و مدلول هميشه غير از اينكه دلالت در كار است تباين در كار است پس بايد اسم غير از مسما باشد، از جهت اينكه دال است و آن مدلول است از جهتي كه دلالت هم در كار است با هم رابطه دارند خب اين يك بحث بود كه گذشت ايشان فرمودند علاوه بر اين اسم لفظي ما يك اسمي داريم كه اخص از اين است يعني عامش همين است كه عرض كردم اما گاهي اسم كه مي خواهد بر مدلول دلالت كند اين اسم لفظ نيست بلكه يك حقيقت عينيه است كه اين حقيقت عينيه دلالت بر يك ذاتي مي كند كه آن ذات مدلولش است مثل اينكه وقتي عالم را ما به عنوان عالم نه لفظ عالم به عنوان حقيقت كسي كه علم در درون اوست وقتي كه عالم را ما خطاب به حضرت حق مي كنيم يا به يك انسان مي كنيم قطعا اينجا عالم لفظ ملاك نيست اگر لفظ ملاك باشد همان داخل در مرتبه اول مي شود كه دال بر مدلول است، اما اگر خود عالم به عنوان يك حقيقت عيني ديده شد كه بر يك ذاتي دلالت مي كند كه تعيني پيدا كرده كه حالا حالت مصداقي دارد اين را اسم مي دانيم اما اين اسم ديگر يك حقيقت عيني است يا لفظي؟‌اينجا يك حقيقت عيني است مي دانيد چقدر اين بحث ساده در قرآن و ادعيه و روايات ما راهگشا است ما معمولا وقتي كه قرآن مي خوانيم وقتي كه خداي تبارك و تعالي را با نام بسم الله الرحمن الرحيم اطلاق مي كنيم يا كان الله علميما قديرا عليما خبيرا و انواع اسماء الهي را بر حق اطلاق مي كنيم عمدتا چه چيزي در ذهنمان خطور مي كند از اين اطلاقات حداكثرش يك مفهوم است، يك مفهوم نيست؟ در حاليكه اگر ما حقيقت عليم را كه يك حقيقت مصداقي گرفتمي كه اين حقيقت مصداقي يعني ذات متعين به تعين خاص، آنوقت مي دانيد اگر مي گويند مثلا ذكر فلان با اين تعداد يا با اين اوقات اين اثر را دارد اين حقيقت اثر مربوط به آن ذات متعين به اين تعين است نه مربوط به لفظ لفظ براي دلالت براي ماست كه ما بفهميم كه كدام تعين مراد است، مفهومي است كه به ما آشكار بكند كه كدام تعين مراد است نه بيش از اين نه اينكه اين لفظ باشد بعد برايمان استنكار پيش بيايد كه خب اگر اين لفظ مي خواهد بر اين نتيجه دلالت كند يا حقيقت اسم اعظم يا اسماء‌حسني الهي اگر با اين نگاه وارد بشويم چقدر متفاوت مي شود استنكار ما چقدر كم مي شود مراقبه ما چقدر زياد مي شود يعني ما وقتي قرآن مي خوانيم احساس كنيم كه با حضرت حق دائما با تعينات مختلف محشوريم در قرآن يعني داريم الفاظي را به كار مي بريم كه اين الفاظ بر مفاهيم دلالت نمي كند بلكه بر خود لفظ و مفهوم مندكند و بدون در نظر گرفتن اين آلت و وسيله هستند براي رسيدن به آن معنا و حقيقت آن معنا كه مي گوييم يعني آن حقيقت نه معنا يعني مفهوم به آن حقيقت يعني آن را داريم با آن حشر پيدا مي كنيم اگر مي گوييم بسم الله الرحمن الرحيم يعني اگر ما مجبوريم رحمان و رحيم را در لفظ به كار ببريم و اگر مجبوريم كه رحمان و رحيم را تصوري از آن پيدا كنيم كه مجبوريم اما متوقف مي شويم تا اينجا نه اگر توقف پيدا كرديم يعني با قرآن محشور نيستيم بسم الله الرحمن الرحيم كه حقيقت اين آثار را با اين همه حقايقي كه هدايت گري و آن همه كه در مقدمه در بسم الله عرض شد در تفسير فرمودند مرحوم علامه آن مربوط به آن حقيقت است هر چند لفظ و مفهوم بهره اي دارد از آن حقيقت بي بهره نيست اما حقيقت اثر مربوط به در قرآن ببينيد وقتي كه ما اينگونه با اسماء‌ الهي حشر داشته باشيم همان طوري نمي شود كه آن نقلي كه ابتدا روز اول عرض كردم كه مي گفت وقتي قرآن مي خواني حالا احساس كن كه اول از من مي شنوي و بعد فكر كن كه اين را از نبي ختمي مي شنوي و الان او گوينده و متكلم است و بعد فكر كن كه اين را خود خداي تبارك و تعالي الان دارد به عنوان وحي كه به نبي ختمي فرمود ه از كانال وجود نبي ختمي دارد براي تو اظهار مي كند لذا هر دفعه اين با اين نگاه به قرآن وارد مي شد مقدار كميت خواندنش كمتر و كمتر مي شد تا حدي كه در يك آيه مي ماند چون آن نگاه خيلي عظيم است ما چون فقط با لفظ و مفهوميم قرآن را نه آنقدر قدر مي دانيم و نه آنقدر عشق پيدا مي كنيم نه آنقدر تأثير مي گذارد وقتي كه در قرآن مي گويد اذا تليت عليه آيات ذاتهم ايمانا اين نگاه است كه با خدا حشر داشتن است كه ازدياد ايمان را در پي مي آورد اما نه با مفهوم اگر مي گويد ويل للمسلين الذينهم في صلاتهم اگر غلط مي خوانم شما بگوييد اينها در صلاتشان ساهونند اين سهو به معناي اين نيست كه لفظ را درست ادا نمي كند و معنا را توجه ندارد لفظ و معنا را توجه دارد ولي با صلاه محشور نيست حال ببينيد اين دو معناي اسمي كه اينجا فرمود يكي اسم به معناي دال لفظي است كه عام است و يكي اسم به معناي دال است اما دال بر مسماي مطلق است دلالت كننده مدلول مي شود مسماي مطلق هويت مطلق دلالت كننده چيست دال چيست دال تعين خاص است يعني حقيقت حق با تعين علم اين دلالت كننده است اين هم مصداق است اين هم مصداق است اين ديگر مفهوم نيست ما وقتي كه خداوند تبارك و تعالي با اسم عليم مي خوانيم يك مصداق را صدا مي زنيم نه يك لفظ را نه يك مفهوم را چه چيزي را صدا مي زنيم با يك مصداق رابطه برقرار مي كنيم كه اگر با مصداق رابطه برقرار كنيم حال انسان خيلي تفاوت مي كند مثلا من وقتي كه دارم با يك كسي روبرويم ايستاده حرف مي زنم چون يك مصداق روبروي من است چقدر توجهم بيشتر است تا وقتي كه دارم با يك غايبي خطاب مي كنم با خودم توجهم خيلي كمتر است تا وقتي كه احساس كنم كه اين يك لفظ است كه با آن حشر دارم چقدر تفاوت زيادتر مي شود باز، دقت كنيم اگر اسم بحث اسم در اينجا هست اين بحث اسم يك حقيقت كليدي است در سرتاسر قرآن كه اين حقيقت كليدي حشر با مصداق را همراه خود مي آورد كه از اين به بعد اين كد را در قرآن ما براي خودمان حل كرديم كه هر جا اسماء‌ الهي در آيات وارد مي شود و با آنها رابطه برقرار مي كند اسما لفظ نيستند مفهوم هم نيستند نه از لفظ بي بهره اند نه متوقف در لفظ نيستند نه از مفهوم بي بهره اند متوقف در مفهوم نيستند يعني از لفظ رحمان ما به مفهوم و از مفهوم به مصداق تازه آن مصداقي كه رحمان است خودش دال بر مدلولش چيست؟ مدلولش هويت مطلقه است اين دلالت را بايد دائما با خود اين مي شود توحيد يعني وقتي كه انسان در قرآن اينگونه سير كند اين سير آنوقت مي شود توحيد وقتي كه همين نگاه را در قرآن براي خودش با زحمت توانست مرتبه اي از آن را ايجاد كند آنوقت وقتي كه در عالم وجود مي آيد، مي بيند كه تمام موجودات كلمه الله و اسم الله هستند يا خير؟ و اينها همه دالند بر مدلولي كه آن هويت مطلقه است كه اين دالها كه وجودات اشياء هستند وجودات افراد هستند وجودات در عالم ظهورات الهي هستند اين ظهورات دلالت مي كنند به آن حيثيت متعين مثل عليم يا قدير كه آن اسم است و از آن اسم به ذات مطلق، آنوقت اگر مي گويد كه اين ها به آيات ما مي رسند چه بسيار آياتي را اينها اعراض مي كنند از آن، چقدر آيات ما را به آن مي رسند در حاليكه و هم عنها معرضون اين اعراض مال اين است كه متوقف مي كند اين را در يك مرتبه در لفظ آيه است ولي متوقفش كرده فرقي نمي كندبا ‌آن كسي كه اصل است فرقي نمي كند در اينكه متوقف شده وگرنه مراتب فرق است اين در اينجا متوقفش كند يا كسي كه اصلا آيه نبيند و اين رااصلا اسم او را هم نبيند اين كه در لفظ متوقف شود يك مرتبه توقف است اين كه در مفهوم فقط متوقف شود آن هم يك مرتبه است تا آن كسي كه حتي به مصداق برسد اما در مصداق متوقف شود به مرتبه كنه نرسد كنه به مرتبه اسناد به آن هويت مطلق است نرسد چنانچه بعضي از اشاعره وقتي به اسما مي رسند اسما را كه عين ذات نمي دانند اشاعره وقتي نمي دانند اسما را متوقف مي كنند اسما را و به ذات نمي رسانند و اينها توقف است اما ببينيد شيعه در آن نگاهي كه با از امام معصوم گرفته است كه اسماء عين همديگر هستند و عين ذات كه اين اشاره ايشان يك خطي اينجا كرده است اين عينيت اسما با همديگر و عين ذات بودن چقدر مسئله را دقيق مي كند كه از دورترين اسم كه حركت شروع بشود از دورترين اسم و متعينترين تعينات كه حركت آغاز شود تا كجا منتهي مي شود همه به هويت مطلقه اشاره دارد، اين مي شود لا حول و لا قوه الا لله لا اله الا الله يعني همه هر جا و هر قدر واسطه خورده باشند در ظهورات در اسم بودن اين اسم فقط دلالت بر او مي كند اين آموزه اهل بيت عليهم السلام براي ما است اين آموزه توحيدي قرآن براي ما است از اسم لفظي ظاهري شروع كرديم تا از همين اسم كه دلالت بر مسما مي كنداما اين لفظ بر مسماست اسمش را مي گذارد حسن اما هيچ حسني از حسن در او نيست، عيبي ندارد از جهت نامگذاري اما يك زماني است كه گويم عالم وقتي كه ميگوييم علم عالم بودن علم نيست بلكه اشباع كردن يك صفت در آن اسم است كهع اين صفت صفت علم است اما در اعلام لزومي ندارد اشباع شده باشد حتي اگر ضد آن هم اشباع شده باشد اشكالي نداردا سم يك انساني را كه از بينايي بي بهره است بگذارند روشن دل عيبي ندارد يا اسمش را بگذارند ابابصير بگذارند براي كسي كه از جهت ظاهري بينايي ندارد اشكالي ندارد اين كه ابوبصير اسمش را بگذارند اين نگاهي كه از اين طريق بيايم جلو وقتي كه تا مفهوم در آن اشباع شد باشد مثل عالم كه در آن علم اشباع شده وقتي به كسي مي گويند عالم به جاهل اطلاق عالم خطاست در حاليكه به حسن اطلاق كردن غير حسن حسن غلط نبود در آنجا علم است اما وقتي كه اين به عنوان اسمي كه در آن صفت اشباع شده را بخواهي اطلاق كني در آنجا بايد حتما آن صفت باشد تا برسد به آنجايي كه از اين عبور كنيم مي خواهيم به ذات اشاره داشته باشد و او را نشان بدهد حالا حساب كنيد كه اگر مي خواهد موجودات به حضرت حق اشاره كنند و به او ناظر باشند بايد چقدر رابطه باشد در نظام وجودي موجودات همه كلمه الله هستند اما انسان اگر نعوذبالله طهارت وجودي اش را رعايت نكرد اگر مي خواهد اين ناظر باشد و آيه باشد چقدر آشكار شدن اين قبيح مي شود براي انسان و سخت لذا هر تخلفي در اينجا كذب مي شود چه كذب وجودي سنگيني يعني من با تخلفم دارم آيه بودن خودم را تكذيب مي كنم چون من ظهورم و وجودم آيه است حال با اين نگاه ايشان دو اسم را بيان كرد يك اسم در مرتبه لفظ كه دلالت بر معنا دارد يك اسم در مرتبه اسمي كه صفتي با ذاتي است مثل عالم بودن كه دلالت بر آن هويتي كه اين عالم به آن اطلاق شده حال بيايم اين را حضرت حق تا بياريم اين را سرايت دهيم در همه موجوداتي كه مي شود آيه و اسم الله حال ببينيد چند مرتبه اسم شد يك اسم مسماي حقيقي مي شود در اينجا آن هويت مطلقه كه هيچ تعيني ندارد از آن پاييتنر مي شود مسماي پايينتر كه آن اسم براي آن مسماي بالاتر است اسم خودش ولي خودش هم مسماست نسبت به متربه پايينتر آن مسما عالم بودن يعني ذات مع تعين من التعينات قادر بودن عالم بودن حيات داشتن حي بودن اين يك مرتبه از اسم است دلالت مي كند بر هويت اما خودش مسما است يا خير يك عين است يك وجود است يك مسما است اسم او البته دو بحث شده يكي اين كه اسم بر او همين مفهومي است كه ما گذاشتيم كه دلالت بر او مي كند كه اين يك اسم است اين مفهوم عالمي كه ما مفهوم در نظر مي گيرم يكي كه بحث دقيقي دارد باشد براي مرتبه ديگري از اين بحث براي روشن شدن اين بحث براي دوستان به كتاب آيت الله جوادي توحيددر قرآن ايشان يك صفحه دو صفحه راجع به اين مسئله بيان داشته صفحه 326 و 327 تا صفحه 328 ايشان يك بحث دو صفحه اي در رابطه با اسم و صفت مختصر ومفيد آنجا بيان كرده، من دلم مي خواست بخوانم اما شايد ارجاع كارساز باشد و دوستان سعي كنند به ارجاعات رجوع كنند و صرف ارجاعات نباشد بعضي دوستان ارجاعات را يادداشت هم نمي كنند و انگار برايشان اصلا اهميت ندارد يا حافظه خيلي قوي است كه ميگويد الان همينجا رجوع كردم و در حفظم دارد يا اهميت ندارد و ما وقت نداريم بعدها اينها را يكبار اگر مي شنويم صدر و ذيل را تمام كنيم و تميز و پاكيزه درذهنمان جا افتاده باشد و اگر عملي در آن بايد محقق شود شروع به آن عمل شود با اين نگاه با اسم مي توانيم مراقبه خاصي را برايش تعريف كنيم كه با اين مراقبه هم در عالم وجود و هم در خواندن قرآن يك نگاه ديگري به اسما الهي داشته باشيم رحيم را كه داريم بسم الله الرحمن الرحيم مي گوييم حشرمان را با رحمان و رحيم احساس كنيم نه با لفظ نه با مفهوم چون رحمان و رحيم حقيقتا اسم نيست كه مصداق است نه اسمي است كه لفظ است نه اسمي است كه مفهوم است اينها خيلي دور است مثل اين است كه انسان به دوران كودكي كه لهو و لعب است مشغول باشد اگر بخواهد در مرتبه اسم و مفهوم متوقف بماند مثل كودكي است كه عروسك بازي ميكند الفاظ است بازي با الفاظ مي شود بلكه بايد حشر ما با هر چند حفظ مرتبه لفظ محفوظ است حال ببينيد ما وقتي كه در فقه عنوان اسم مي كنيم يك حد و حدودي دارد بايد رعايت شود در كلام و فلسفه اطلاق اسم مي كنيم با يك مرتبه از اين اسم محشوريم و در عرفان يا حديث يا قرآن با مرتبه ديگري از اينها محشوريم ما وقتي كه مي گوييم در فقه با اسم اطلاق اسم مي شود كدام اسم منظور است كدام اسم منظور است در فقه احكام دارد مي گوييم كه اسما را نبايد بدون طهارت مس كرد قطعا اين حكم فقهي به كجا ناظر است به لفظ يعني اين لفظ اينقدر احترام دارد از آنجا كه حكم برايش صادر مي شود كه اين حكم مي گويد كه حتي مس بدون طهارت براي اسماء‌ الهي جايز نيست اين در مرتبه فقه و احكام ديگري كه در رابطه با اسم در فقه مي آيد اشكالي هم ندارد خيلي هم نشان مي دهد تا اين مرتبه وقتي مي آيد اين قداست محفوظ است همانگونه كه روز اول عرض كرديم كه اسم وقتي اطلاق مي كنند يا مي خواهند قداست آن مسما را به اسم بكشانند و باقي بدارند يا مي خواهند اين مسماي جديد را به بركت آن مسماي قديم مرتبط كنند در بحث اولي كه داشتيم يا مي خواهند او را زنده نگه دارند با اين يا مي خواهن اين را با آن مرتبط كنند كه در قرآن هر دو صدق داشت اينكه ا و را ما زنده نگه داريم اين به نام ياد ما است براي ذكر ما است او زنده است اما ما با اين روشمان وقتي كه اين كار را مي كنيم خودمان را با آن اسم يا مي خواهند اين را با آن مرتبط كنند كه اين حرف عالي تر است كه اين را مي خواهد مرتبط كند با ابديت كه كل امر ذيبال لم يبدع فيه بسم الله فهو ابتر وقتي كه رابطه برقرار نكرد با خدا اين ابتر مي شود كه اين بحثي بود كه اول بحث گذشت در دومين آدرسي كه مي خواستم خدمت دوستان بدهم كتاب شريف آداب و صلاه امام است كه در اين كتاب امام رحمه الله عليه يك بحثي را مطرح مي كنند در صفحه سوره حمد را كه ايشان شروع مي كند به تفسير بحث استعازه را مطرح مي كند و بعد در بعض آداب تسميه در فصل چهار صفحه 234 آداب و صلاه اينجا هم نكات بسيار عالي از تذكرات اخلاقي از مسائل معرفتي و از نكات عرفاني و تفسيري بيان مي كنند ديگر ما اينجا فقط ارجاع دوستان را مي دهيم انشاء‌الله خودشان رجوع مي كنند كه استفاده تام را ببرند كه خود روايتي را هم كه اول ذكر كردند كه خيلي روايت زيباست و بعد وارد مي شوند به اين كه داغ عبوديت در تسميه بسم الله الرحمن الرحيم چطور به قلب انسان بايد وارد شود و با هر بسم الله الرحمن الرحيم گفتن تازه اين ادب متوسطين و ناقصين است و براي متوسطين و امثال ما ناقصين ادب آن است كه سمه و داغ عبوديت را در وقت تسميه به قلب بگذاريم اين تازه مربوط به متوسطين و ناقصين است در حاليكه آيا ما در بسم الله الرحمن الرحيم سمه و داغ عبوديت را احساس مي كنيم با اين نگاه وارد مي شويم و قلب را از سمات الله و ايات و علامت الهيه با خبر كنيم و به لقلقه لسان اكتفا نكنيم باشد كه از عنايات ازليه شمه اي شامل حال ما شود و جبران ما سبق كند و راهي به تعلم اسما بر قلب ما مفتوح گردد و راهي به مقصود حاصل شود بعد ايشان بحث را ادامه مي دهند حال با اين نگاه وقتي در قرآ» مي فرمايد علم آدم الاسماء‌كلها كدام اسما است وقتي كه مي فرمايد اسماء كدام اسم مي شود علم آدم الاسما‌ء آيا لفظ است. آيا مفهوم است، كه مباهات مي كند به ملائكه بر او آن هم كل اسماء را علم آدم الاسماء كلها درست است؟ كدام اسم است كه ملائكه با همه نظام تجرديشان كه به دور از تمام اعتباريات ظاهريه كه لفظ و معناي اعتباري و مفاهيم اعتباريه است كه به دور از اينها هستند اين حقيقت كه انسان كامل باشد متحقق مي شود به اسمائي كه ملائكه از او لا علم لنا الا ما علمتنا مي گويند، اظهار عجز مي كنند، ما از اسماء‌ بهره اي داريم كه تو به ما تعليم دادي و اين اسمائي را كه انبع هم باسمائهم، يعني خود آن تعليم اسماء‌ و خود ملائكه انباعشان چون مي دانيد كه هر وجودي حيطه و احاطه دارد به وجودات مادون خودش از جهت وجودي اما به خودش و فوق خودش احاطه ندارد چون به خودش احاطه معني نمي دهد اين وجودي كه در خودش محدود است احاطه به حد خودش ندارد وگرنه حدش شكسته شده بود انبع هم باسمائهم يعني به اسماء خود ملائكه هم آدم انباع كرد آنجا، فلما انبع هم باسمائهم قال الله آنجا گفتند قال الم اقلكم اني ما لا تعلمون آنجا دنباله اش گفتند اين اسماء‌ معلوم مي شود كه كدام اسماء‌ است آيا اين اسماء به آن مرتبه مصداقي مي رسد كه حقايق وجودي اشياء را شامل مي شود و بالاتر از آن اسمائي را كه مبدأيت براي آن حقايق وجودي دارند مثل عالم و قادر را شامل مي شود تا اين مرتبه اسماء‌را خداوند تبارك و تعالي امكان معرفت و حصولش را با اين آيه نشان مي دهد كه براي انسان قرار داده است ما در فلسفه يك بياني داريم مي گويد كه اگر يك حقيقتي براي يك فردي از نوعي مجاز شد امكان داشت براي همه افراد آن نوع امكان پذير است امكان دارد اگر آدم سلام الله عليه در اينجا علم آدم الاسماء كلها صدق پيدا كرد نشان مي دهد كه امكان تعليم اسماء براي همه انسان ها هست هر چند ممكن است مانع و عايق داشته باشند و نتوانند به اين برسند اما امكان ذاتي اش برايشان هست از اين امكان محروم نيستند هر چند ممكن است موانع پيدا كنند و به اين نتيجه نرسند ممكن است وقوعا نرسند اما ذاتا برايشان امكان دارد اين را خداوند تبارك و تعالي براي انسان اين مرتبه معرفتي را امكان پذير مي كند پس حالا ما با اين نگاه من عرض كردم در فقه يك منظري از اسم را مورد دقت قرار مي دهيم كه در سر جاي خود عظيم است و احكام آن هم روايات بسياري هم بر اين مسئله در فلسفه و در كلام يك منظر ديگري را مي گوييم كه آيا اسم عين مسما است يا خير اسم زائد بر ذات است يا نيست خب آنجا هم يك منظر مفهومي اسم مورد دقت قرار مي گيرد كه ما از اسم و مسما مفاهيمش را در فلسفه و كلام در نظر داريم اما در نظام قرآن و روايات و بعضا در مشاهدات اهل عرفان مقصود چيست و چه مشاهده مي شود و چه در آيات قرآني كه علم آدم الاسماء‌ كه حقيقت مصاديق است پس تفاوت در عيني كه محفوظ بايد باشد در عيني كه محفوظ است لذا توقيفي بودن اسماء‌ الهي چه در فقه يك منظري پيدا مي كند در فلسفه و كلام يك منظري پيدا مي كند در خود خود قرآن توقيفي بودن با آن نگاه عظيم يك منظر عظيمي پيدا م ي كند كه نه آنها را نفي كند آنها شأني از شئونش مي شوند بحث عرفاني بحث فلسفي بحث كلامي بحث فقهي يك شأني از شئون معارف قرآن مي شوند عيبي هم ندارد همه از هر كدام از منظري وارد مباحث قرآني مي شوند اگر مي فرمايند سبحان الله عما يصفون ان عبادالله المخلصون كه وصف كردند كه اسم گذاري است كه سبحان الله عما يصفون ان عبادالله المخلصون كه معنايش عالي مي شود كه اين تسميه به معناي آن مصداق را يافتن است نه فقط نامگذاري عادي هر چند در مرتبه ظاهري هم نامگذاري عادي هم مي شود توقيفي كه نامگذاري بايد حتما از نقص خالي باشد يعني وقتي مي گوييم لله اسماء‌الحسني فله الاسماء الحسني اگر در آيات اينگونه مي گوييم يعني در بين اسماء حسني براي اوست كه در الميزان رجوع كنيد اين بحث را خيلي عالي كرده در آنجا كه اسماء‌حسني اسمائي هستند كه هيچ ننگ و نقص و عجزي از اسماء در آن نست ولي ما هر اسمي كه مي گذاريم طبق همان قاعده اي كه در وضع الفاظ كرديم اگر يادتان باشد در آنجا گفتيم ما نگاهمان در وضع الفاظ در رتبه مصداق است كه خودمان با آن حشر داريم مگر نيست واضع الفاظ وضع مي كند لفظ را براي رتبه آن مرتبه اي كه در آن است مثل مرتبه اي كه ما در عالم ماده هستيم اگر خيلي قوي باشد مفاهيم مجردش را هم در نظر بگيرد اما آيا اين با آن حقيقت مصداق در نگاه و منظر اين اصلا نگاه و منظرش به آن راه دارد نه اين واضع بيچاره كجا با آن حقيقت توحيدي عظيم كجا درست است اما اگر مي خواهيم اسمي را بر خداي تبارك و تعالي بايد از تمام نواقصش او را منزه كنيم اگر يادتان باشد امام در آن جملاتي كه در آداب و صلات خوانيدم فرمود نه تنها براي آن وجه كمالي كه واضع وضع كرده بدون اين كه متوجه باشد يادتان هست بلكه اگر خواستيم بگوييم كه حقيقت اين صدق اتمش كجاست بر آن مطلق است اين صدق اتمش است كه از آداب و صلات خوانديم كه بحث جالبي بود هر وضعي كه بر يك صفت كمالي گذاشته مي شود حقيقتش بر مطلقش صدق مي كند يعني صدق اتمش بر مطلقش است واضع بدون آنكه بفهمد فقط دارد براي آن قسمت اتم آن را نمي گويد نور منظورش مشروع با ظلمت باشد او نور را كه ديده همين مرتبه ظاهري را ديده اما دارد بر جهت كمالي اين را صدق مي كند اگر بگوييد اين تاريكي هم منظورت است مي گويد نه وضع كردم لفظ نور را براي آن جهت كمالي اش حال وقتي كه اينجا مي رسيم حال ببينيد در اسماء‌ الهي وقتي كه ما داريم اطلاق مي كنيم داريم با او مطلق دائما چقدر تسبيح و تنزيه بايد دائما شديد باشد يعني هر مرتبه اي از آيات قرآن كه مي خوانيم با اين نگاه بايد يك مرتبه ما را از مرتبه عجز و نقص ببرد بالاتر در مرتبه كمالي، توليت عليهم آياتنا ذادتهم ايمانا ذادتهم ايمانا يعني يك رتبه بالاتر لذا سبحان الله عما يصفون انا عبادالله المخلصين چرا؟ چون مخلصين از تمام آنچه كه مربوط به عنانيت و مرتبه خودشان بوده مطهر شدند چون مطهر شدند اينها ديگر از خودشان چيزي ندارند اينها لايق اين هستند كه حالا كه اسم مي گذارند اسم از جانب اينها نيست بلكه از جانب خود خداوند است چون اراده اين ها مندك شده در اراده او شعور او مندك شده علم اينها از محدوديت اينها چيزي باقي نمانده سبحان الله عما يصفون انا عبادالله المخلصين اين بحث هم دوستان رجوع مي كنند حال مي رسيم به خود الميزان كه حالا يك نگاه ديگري اين بحث را داشته باشيد من خواندم ديگر نمي خواهم بخوانم اما خود دوستان يك بار ديگر اين بحث اسم را رجوع كند ببينيد با اين منظر چقدر با اين كه حرف ساده بود نتايج زيادي برايش مترتب مي شود آخر كلام ايشان فرمودند اينها وقتي كه اين نوع اسم گذاري را كردند به چه نحوي اسم گذاري كردند اسمي را كه تعيني از تعينات ذات بود مثل عالم را مشابه همان وضعي كه در علم مي گذاشتند براي ضواط مثل اينكه اسم مي گذاشتند حسن را براي شخصي خاص اينها آمدند عالم را هم ديدند همچين دلالتي دارد از همان راه استفاده كردند ثم وجدوا ان الدال علي الذات القريب من هو الاسم بالمعنا الثاني كدام اسم نزديكتر به ذات است اسم لفظي يا اسمي كه مفهوم تعين از تعينات او در آن دخالت دارد عالم نزديكتر است با اينكه ديدند علي الذات القريب منه هو الاسم بالمعنا الثاني المأخوذ بالتحليل و ان الاسم بالمعنا الاول كه همان اسم لفظي بود انما يدل علي الذات بواسطه اين دومي بواسطه عالم به او اطلاق مي شود پس اين مي شود اسم الاسم پس لفظ مي شود اسم الاسم، يعني لفظ اسم مسمايش مي شود آن ذات متعين دوباره ذات متعين اسم است مسمايش مي شود هويت مطلقه دقت كنيد، پس اسم لفظي اسم مسمايش مي شود ذات متعين مثل عالم مثل قادر دوباره ذات متعين كه عالم و قادر است اسم است مسمايش مي شود ذات مطلقه حالا اين وسط واسطه دارد بله لفظ با يك مفهوم واسطه دارد ذات متعين هم دوباره يك واسطه دارد تا آنور كه اينجا نمي خواهد بحث كنيد در جاي خود و قد شاء النزاع بين المتكلمين في الصدر الاول من الاسلام اينها نزاعي داشتند كه آيا اسم عين مسماست يا غير مسماست كه اين را حتما دوستان در كلام ديدند كه اشاعره مي گوينداسماء ذات غير ذات است و چون اسماء ذات غير ذات است اين اشكال برايشان وارد شد كه اينها به قدماي ثمانيه وارد شدند و بعد معتزله در مقابل اينها قد علم كردند گفتند كه خير غير ذات نيست اما نتوانستند عينيت ذات را هم ترسيم كنند لذا مجبور شدند بين ذات و اسماء‌ يك متوسطاتي را ايجاد كنند كه حالا قول به حال و سابطات اين كه رفته بودند درست كند اين نشأت گرفته بود از اين اشكالي كه اينها داشتند تا اينكه آن قول حق همان قولي بود كه ائمه ما به ما ياد دادند كه اسماء عين همديگر هستند و عين ذات هستند و اين چقدر روان مي كند از بالا تا پايين اين رابطه را كه اسماء‌ عين همديگر هستند و عين ذات و هيچ جا اين رابطه متوقف نمي شود اين بحث چقدر نتيجه قوي معرفتي براي انسان ايجاد مي كند كه تا نازلترين مرتبه و عاليترين مرتبه كه مي رسد همه اين تعينات و حدود در عيني كه محفوظ است يك حقيقت متجلي است همچنان كه در بين مرحوم علامه مي فرمايد كه بين خداوند تبارك و تعالي و اسماء‌ نظام عليت معنا نمي دهد چرا چون عليت همانطور كه در اول كلام دال و مدلول گفت دال و مدلول در عين اينكه يك حقيقت هستند و رابطه دارند دعيت در آنها محفوظ است در اسماء الهي حتي ما در نگاه منظر اميرمؤمنان عليه السلام كه به ما در آن روايت بسيار زيبايي كه اول الدين معرفت و خلاصه كمال معرفتي التصديق همانطور كه در روايت مي فرمايد خيلي عالي آنجا اگر ما در نظر بگيريم صفت را زائد بر موصوف بگيرند و هر صفتي كه زائد بر موصوف است هر صفتي كه زائد بر موصوف باشد غيريت است و اين تغاير در آنجا راه ندارد كه ايشان با يك اشاره در آنجا گذشته و قد شاء النزاع بين المتكلمين في الصدر الاول من الاسلام في ان الاسم عين المسا او غير مسما كه بين اشاعره و معتزله و طالت المشاجرات چقدر نزاع شد ولكن هذه النوع من المسائل قد التزحت اليوم اتزاعا يبلغ الي حد زرك كه همه ما تا مي گوييم اسماء‌ عين ذات هستند و عين همديگر برايمان مفهومش اقلا تا حدي روشن است هر چند ممكن است شبهات دقيق بشود مجبور شويم تأمل بيشتر كنيم اما مفهومش روشن است كه اين برايمان روشن شده و لا يجوز الاشتغال بها بذكر ما قيل و ما يقال فيها مگر كسي بخواهد در تاريخ اين بحث بخواهد كار كند اما براي كسي كه مي خواهد دنبال روشن شدن مطلب است اين بحث ضرورتي ندارد الان، والعنايه بابطال ما هو ا لباطل و احقاق ما هو الحق فيها الان ديگر ضرورتي ندارد فصف ان ذلك اولي پس از اين بحث هم بگذريم و اما لفظ الجلاله حال نگاه كنيد كه ما از بحث اسم خارج شديم به بحث خود اسم جلاله حضرت حق رسيدم كه الله است اين اسم الله را البته دوستان مي توانند به تفاسير مختلف رجوع كنند ايشان مختصر گذشته اما مختصر سعي كرده نكات زيبايي را بيان كند اما تفصيل اين بحث را دوستان مي توانند به تفاسير ديگر رجوع كنند ببيند عيبي هم ندارد مرحوم امام هم در رابطه با لفظ جلاله بحث دارند در آداب و صلاه مي توانيد رجوع كنيد ايشان مي فرمايد با همان بياني كه ما در لفظ گفتيم كه گاهي مفهوم در لفظ اشباع شده گاهي هم اشباع نشده گاهي مي گوييم حسن اصلا مقصودمان از اطلاق حسن بر اين شخص خاص محاسن نيست بلكه فقط يك علم است بدون در نظر گرفتن مفهوم گاهي مي گوييم حسن ولي مقصودمان اشباع مفاهيم هم هست يعني حسن در آن خوابيده مثل عالم كه واضح تر است ميگوييم عالم و علم در آن خوابيده ايشان مي فرمايد لفظ جلاله هم همين دو اطلاق را مي تواند داشته باشد گاهي ميگويي الله فقط منظورمان علم است گاهي مي گوييم الله حالا با يك بيان زيبا نشان مي دهد كه ذات مستجمع جميع صفات كماليه منظور است چرا حال بيانش مي كند كه اين دو نگاه در اينجا هم هست همه آن بحث كه در مقدمه گفتيم كه وضع الفاظ براي ارواح معاني در تمام اسم بيان كرديم در لفظ الله هست در رحمان و رحيم بيان كرديم ايشان از آن قاعده گفت امام فرمود كه باب ينفتح به الف باب كسي كه اين را بفهمد مي فهمد چه در گرانبهايي و چه حقايق عظيمي به دست آورده در آن بحثها حال يكي يكي كه وارد شويم حال با اشاره به آن بحث دوستان اخذ مي كنند و برايشان ديگر مشكلي نيست كه اين مسئله چقدر دقيق مي شود و اما لفظ الجلاله فالله اصله ال اله همزه حذف شد بخاطر كثرت استعمال و اله من اله الرجل يعله بمعنا ابدا او من اله الرجل او وله الرجل او تحير چون براي اصل الله دو ريشه گرفتن يا اله يا وله اگر اله باشد ابد است كه اله مي شود معبود مثل فعال كتاب مي شود مكتوب كتاب مكتوب است اله مثل كتاب معبود مي شود يا از وله است يعني كسي كه در جانب او متحيرند يعني كسي كه با او رابطه برقرار مي كند به تحير مي رسد عيبي هم ندارد فهو فعال بكسر الفاء بمعنا المفعول ككتاب معنا المكتوب سمي اله لانه معبودا او لأنه مما تحريت في ذات العقول وله يعني او مثل همان مثل كتاب مثل اله اين مي شوند تحير فيه يعني همه نسبت به او متحيرند و ظاهر انه علم بالقلب علم بالقلب است تمام هر كلمه اي كه آورده يك مبنايي را دارد بيان مي كند چون بحث در اين است كه آيا الله مختص به اسلام است يا در قبل از اسلام هم بوده ايشان در اينجا مي گويد علم بالقلب يعني قبلا هم بوده و قد كان مستعملا دائر في الالسن قبل نزول القرآن يعرفه عرب الجاهلي چرا؟ كما يشعر به قوله تعالي و لئن سئلتهم من خلقهم ليقولن الله يا فقالوا هذا لله بزعمهم و هذا لشركائنا اين دو نشان مي دهد كه الله قبلا استعمال شد و مما يدل علي كونه علما باز از دلائل ديگر اين است كه انه يوسف بجميع اسماء الحسني همه اسماء‌الحسني را مي شود گفت الله العالم الله القادر مي شود گفت اما وقتي مي خواهي يك اسمي را به الله متصف كرد اما خود الله قرار نمي گيرد اين طوري پس معلوم مي شود اين علم است و مما يدل علي كونه علما انه يوسف بجميع اسماء الحسني و سائر افعال نه فقط اسماء‌ حسني بلكه افعالش هم المأخوذه من تلك الاسماء خيلي بيانات زيباست افعالي كه مأخوذ از اين تلك الاسماء‌ هستند كه همان بحثي كه الان اشاره كرديم كه وارد نشديم كه مراتب اسم مسما پس افعال مي شوند يك اسم براي مسما مسمايشان اسمائي كه مبدأ آن افعال هستند دوباره اسماء اسم هستند براي مسما كه ذات است سه مرتبه كه اينجا اشاره كرده و سائر افعاله المأخوذه من تلك الاسماء‌ اما من غير عكس او يوسف به آنها اما اينها لو يوسف به او اين امكان پذير است و يقال الله رحمان الرحيم و يقال رحم الله وعلم الله و رزق الله و لا يقطع لفظ الجلاله صفت لشيء‌منها اما لا وقع لفظ الجلاله واقع نمي شود لفظ جلاله صفت براي هيچ يك از اين اسماء ديگر واقع نمي شود و لا يؤخذ منها ما يوسف به شيء منها و لما كان اين بحث جديدي كه اينجا رسيديم يك بحث بسيار عالي است كه از آن بحثهاي عملي است كه جلسه بعد در خدمت دوستان باشيم.

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته